

کارگروه
بین الملل

شماره ۲۴۹



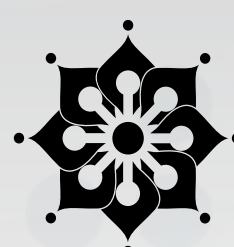
کک

پایش و بررسی هفته

تیر ۱۴۰۵ | هفته اول

موضوعات

- ناکامی راهبردی جنگ ایران؛ افول هژمونی آمریکا در غرب آسیا (۲۰۲۶-۲۰۰۱)
- طوفان الاقصی و فروپاشی بازدارندگی راهبردی رژیم صهیونیستی در محیط پیرامونی
- فرصت طلبی راهبردی ترکیه و چالش های ژئوپلیتیکی ایران



قراگاه رسانه‌ای
جبهه انقلاب

مدیریت تولید محتوا



کنکاش بین‌الملل، مجموعه‌ای تحلیلی در راستای پایش و پردازش مهمترین تحولات و رویدادهای تأثیرگذار حول موضوعات مرتبط با سیاست خارجی ایران و مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی است. هدف از تألیف این مجموعه، تبیین خط مشی واحد و راهبردی در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و تلفیق نظرات کارشناسی نخبگان این حوزه همراه با ارائه پیشنهادات مشخص در راستای نیل به چشم‌انداز آینده است. امید است تحلیل‌های ارائه شده بتوانند در آگاه‌سازی از راهبردها و سیاست‌های مختلف، مؤثر واقع شده و اشراف قابل توجهی را در این زمینه فراهم کنند.

چکیده

• عملیات نظامی ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی ایران در جنگ رمضان، نه تنها هیچ دستاورد راهبردی برای واشنگتن به همراه نداشته، بلکه بسترهای خروج تدریجی این کشور از غرب آسیا را شتاب بخشیده است. تغییر بنیادین در اولویت‌های انرژی (با تبدیل آمریکا به بزرگترین تولیدکننده نفت و گاز جهان) و روند فزاینده درون‌گرایی سیاسی در هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه، کارایی دکترین‌های امنیتی گذشته در خلیج فارس را از میان برده است. متحدان منطقه‌ای واشنگتن اکنون ناگزیر به بازتعریف روابط خود با بازیگران نوظهور (چین، ترکیه، کره جنوبی و اوکراین) و پذیرش نظم چندقطبی در حال تکوین هستند. پایان تدریجی سلطه یک‌جانبه آمریکا، فرصتی راهبردی برای جمهوری اسلامی ایران جهت تثبیت نقش محوری در نظم جدید منطقه‌ای مبتنی بر همکاری‌های بومی و امنیت جمعی فراهم آورده است.

• عملیات طوفان الاقصی در هفتم اکتبر ۲۰۲۳، معادلات امنیتی رژیم صهیونیستی را از بنیاد فرو ریخت. علی‌رغم نمایش قدرت نظامی و ترورهای هدفمند، این رژیم در بازه زمانی سه‌ساله، با افتادن در «تله استراتژیک» جنگ چندجبهه‌ای، نه تنها به اهداف اعلامی خود دست نیافته، بلکه عمق راهبردی خود را در محیط پیرامونی به نفع محور مقاومت واگذار کرده است. واقعیت حاکی از آن است که «مهندسی معکوس واقعیت» توسط کابینه افراطی نتانیا هو، نتوانسته اراده مقاومت را درهم شکند و چشم‌انداز صلح در میان مدت، به

تداوم «جنگ فرسایشی» با هزینه‌های فزاینده برای این رژیم محدود خواهد ماند. در این بین «جنگ شناختی» جبهه مقاومت در افشای نسل‌کشی و «عملیات ادراکی» برای تثبیت روایت مقاومت، نقش تعیین‌کننده‌ای در زوال بازدارندگی روانی و اطلاعاتی اسرائیل ایفا کرده است.

• سیاست خارجی ترکیه در دو دهه اخیر، مبتنی بر بهره‌گیری سیستماتیک از بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای برای ارتقای عمق استراتژیک خود طراحی شده است. آنکارا با تکیه بر ابزارهای ترکیبی (دیپلماسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی - پان‌ترکی)، از جنگ دوم قره‌باغ (۲۰۲۰) تا تحولات اخیر سوریه و لیبی، توانسته کریدورهای ترانزیتی جدیدی (همچون زنگزور) ایجاد کرده و نقش ایران در مسیرهای شرق - غرب را به حاشیه راند. فرصت‌طلبی ترکیه، اگرچه در کوتاه‌مدت موفقیت‌های تاکتیکی به همراه داشته، اما در بلندمدت با «تله استراتژیک» وابستگی به غرب، تناقضات داخلی (اقتصاد ناپایدار و شکاف‌های قومی) و تشدید رقابت با محور مقاومت مواجه خواهد شد.

ناکامی راهبردی جنگ ایران؛ افول هژمونی آمریکا در غرب آسیا (۲۰۲۶-۲۰۰۱)

هژمونی ایالات متحده در غرب آسیا، طی چهار دهه اخیر بر دو ستون استوار بود: تضمین جریان بی وقفه انرژی و حفظ برتری نظامی امنیتی بر رقبای منطقه‌ای. با این حال، مجموعه تحولات میدانی و راهبردی از حمله نظامی ناپخته به ایران تا تغییرات ساختاری در معادلات انرژی، این دورکن رابه چالش جدی کشانده است. ناکامی‌های آمریکادر پیشبرد پروژه دموکراسی صادراتی و تغییرات سیاسی مدنظر خود در خاورمیانه، اجماعی دوحزبی درواشنگتن برای کاهش تعهدات فرامرزی و خروج از منطقه ایجاد کرده است. پرسش بنیادین این یادداشت آن است که چرا علی‌رغم هزینه‌های میلیارد دلاری، راهبردتهاجمی آمریکادر قبال ایران نه تنها به اهداف اعلامی نرسیده، بلکه زمینه‌ساز افول نقش این ابرقدرت در معادلات منطقه‌ای گردیده است؟

عملیات نظامی آمریکا علیه ایران در سال‌های اخیر، که با حمایت همه‌جانبه نظامی و لجستیکی متحدان منطقه‌ای همراه بود، با وجود تخریب برخی تأسیسات نظامی و زیرساخت‌های اقتصادی، در دستیابی به اهداف اعلامی (توقف برنامه هسته‌ای، تغییر رفتار منطقه‌ای، و تضعیف بنیادین محور مقاومت) کاملاً ناکام ماند. داده‌های اقتصادی-نظامی نشان می‌دهد که هزینه‌های جنگ برای واشنگتن (شامل بازسازی پایگاه‌های آسیب‌دیده، استقرار سامانه‌های دفاعی گران‌قیمت و تأمین مالی متحدان) در سال

۲۰۲۵ به بیش از ۱۲ میلیارد دلار رسیده است؛ در حالی که دستاوردهای میدانی صرفاً به «مهار موقت» برخی قابلیت‌های ایران محدود گردیده و اراده راهبردی تهران برای بازسازی و تداوم سیاست‌های منطقه‌ای، کماکان پابرجا باقی مانده است.

در سطح بین‌المللی، هم‌زمان با این ناکامی‌ها، تغییرات ساختاری در اولویت‌های انرژی ایالات متحده رخ داده است. تبدیل آمریکا به بزرگترین تولیدکننده نفت و گاز جهان (با تولید روزانه بیش از ۱۳ میلیون بشکه نفت و ۱۰۰ میلیارد فوت مکعب گاز طبیعی)، وابستگی راهبردی واشنگتن به خلیج فارس را به شدت کاهش داده و استدلال «تضمین امنیت انرژی» را در محاسبات سیاست خارجی بی‌اعتبار ساخته است. در بعد سیاسی، هم‌گرایی دوحزبی دموکرات‌ها (با رویکرد سرمایه‌گذاری در گذار انرژی به عنوان راهی برای خروج از منطقه) و جمهوری خواهان (با طرح پرسش از چرایی تضمین امنیت منطقه در حالی که آمریکا خود به خود کفایی انرژی دست یافته) به اجماعی برای کاهش تعهدات نظامی و خروج تدریجی از غرب آسیا انجامیده است. بر اساس تحلیل‌های مراکز مطالعاتی، فروش هزینه‌های بازسازی تأسیسات نظامی منطقه (که اکثر آن‌ها در جریان جنگ با ایران آسیب دیده‌اند) در کنگره با مقاومت بی‌سابقه‌ای مواجه شده و بودجه دفاعی مرتبط با خلیج فارس در لایحه ۲۰۲۶، نسبت به سال ۲۰۲۰ حدود ۳۵ درصد کاهش یافته است.

به طور کلی چهار عامل ساختاری، افول هژمونی آمریکا را به یک روند غیرقابل انکار مبدل ساخته و هر یک، زنجیره‌ای از استدلال‌های

به هم پیوسته را شکل می دهند:

• **نخست، معمای هزینه-فایده و تقارن نامتقارن هزینه ها:** برخلاف محاسبات نخبگان نظامی واشنگتن، هزینه های جنگ با ایران (هزینه هر موشک ۴ میلیون دلاری در مقابل پهپادهای ۳۵ هزار دلاری مقاومت) به مراتب از دستاوردهای تاکتیکی آن فراتر رفته است. این ناترازی، نه تنها توجیه اقتصادی جنگ را از میان برده، بلکه سرمایه ی سیاسی لازم برای تداوم حضور نظامی در منطقه را در افکار عمومی آمریکا تخریب نموده است؛ به گونه ای که نظرسنجی های اخیر نشان از کاهش حمایت عمومی از مداخلات نظامی در خاورمیانه به زیر ۳۰ درصد دارد.

• **دوم، تغییر پارادایم انرژی و درون گرایی سیاسی:** خودکفایی انرژی آمریکا، دکترین «کارت» (تضمین جریان انرژی خلیج فارس) را به طور کامل بی کاربرد ساخته است. از سوی دیگر، هر دو حزب سیاسی در واشنگتن به این جمع بندی رسیده اند که سرمایه گذاری در زیرساخت های داخلی (به ویژه گذار انرژی و فناوری های سبز) بازدهی راهبردی بسیار بالاتری نسبت به هزینه های نظامی فرامرزی دارد؛ روندی که با خروج از توافق اقلیمی پاریس در دوره نخست ترامپ و بازگشت به آن در دوران بایدن، تناقضات درونی سیاست خارجی آمریکا را بیش از پیش آشکار ساخته است.

• **سوم، تغییر معادلات ائتلاف سازی و ظهور نظم چندقطبی:** کشورهای منطقه (عربستان، امارات، قطر، اردن و حتی رژیم صهیونیستی) به وضوح تشخیص داده اند که اتکای صرف به

تضمین‌های امنیتی آمریکا، راهبردی پرهزینه و بی‌نتیجه است. خرید تسلیحات گران‌قیمت آمریکایی برای مقابله با تهدیدات نامتقارن (همچون پهپادهای کم‌هزینه) دیگر توجیه منطقی ندارد و این کشورها ناگزیر به سوی تأمین‌کنندگان تسلیحاتی جدید (چین با قراردادهای ۵۰ میلیارد دلاری، کره جنوبی با همکاری‌های دفاعی، ترکیه با صنعت پهپادی و اوکراین با تجربه جنگ‌های نامتقارن) حرکت کرده‌اند. این تنوع بخشی، به معنای پایان انحصار نظامی آمریکا در منطقه و شکل‌گیری نظم امنیتی جدیدی است که در آن، متحدان سابق واشنگتن به تدریج به «بازیگران مستقل راهبردی» مبدل می‌شوند.

• **چهارم، فرسایش بازدارندگی و شکست پروژه تغییر رژیم:** تجربه مداخلات آمریکا در خاورمیانه (از عراق و افغانستان تا سوریه و لیبی) نشان داده که راهبرد «تغییر رژیم» نه تنها به اهداف اعلامی نرسیده، بلکه به بی‌ثباتی پایدار و ظهور بازیگران غیردولتی قدرتمندتری انجامیده است. در مورد ایران، این ناکامی با وضوح بیشتری قابل مشاهده است؛ چرا که تهران نه تنها دچار فروپاشی نشده، بلکه با تکیه بر عمق استراتژیک (نفوذ در عراق، لبنان، یمن و فلسطین) و بازدارندگی چندلایه، موقعیت خود را در معادلات منطقه‌ای مستحکم‌تر از گذشته تثبیت نموده است. از منظر نظریه «موازنه تهدید»، این وضعیت نشان‌دهنده آن است که ادراک تهدید از سوی متحدان منطقه‌ای نسبت به ایران، با کاهش حمایت مستقیم آمریکا، به تدریج جای خود را به محاسبات جدیدی از همزیستی و همکاری

داده است.

اگرچه برخی تحلیلگران غربی براین باورند که خروج آمریکا از منطقه، به معنای خلأ قدرت و تشدید هرج مرج خواهد بود و واشنگتن ناگزیر از باقی ماندن است. با این حال، شواهد میدانی (همچون خروج از افغانستان در ۲۰۲۱ و کاهش نیروهای نظامی در عراق و سوریه) نشان می‌دهد که «خلأ قدرت» با «نظم چند قطبی مدیریت شده» جایگزین خواهد شد؛ نظامی که در آن بازیگران منطقه‌ای، با پشتیبانی قدرت‌های نو ظهور (چین، روسیه و ترکیه)، توانایی مدیریت امنیت جمعی را بدون حضور فرماندهی آمریکا پیدا کرده‌اند. به عبارت روشن‌تر، هراس از خلأ، بیش از آنکه یک واقعیت عینی باشد، یک «عملیات ادراکی» برای تداوم حضور نظامی آمریکا در منطقه محسوب می‌شود.

به این ترتیب جنگ ناپخته ترامپ علیه ایران نه تنها به تضعیف جمهوری اسلامی نیانجامیده، بلکه با شتاب بخشی به روند افول هژمونی آمریکا، فصل جدیدی در معادلات غرب آسیا گشوده است. تغییر اولویت‌های انرژی، اجماع دو حزبی بر درون‌گرایی و ناکامی پروژه تغییر رژیم، سه‌گانه‌ای را شکل داده که خروج تدریجی واشنگتن از منطقه را به یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر تبدیل کرده است.

در این میان، ظرفیت‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران (شامل موقعیت ژئوپلیتیک ممتاز، کریدورهای ترانزیتی شمال-جنوب و شرق-غرب، توان موشکی و پهپادی، نفوذ راهبردی در کشورهای عربی-اسلامی، روابط روبه‌گسترش با چین و روسیه، و سرمایه‌ی عظیم مقاومت در افکار عمومی منطقه) می‌تواند نقش محوری را در

نظم جدید منطقه‌ای ایفانماید.

تحلیل و نظریه

• خروج تدریجی واشنگتن، در حاشیه ماندن راهبردی متحدان منطقه‌ای آمریکا را در پی خواهد داشت که می‌تواند به نفع تکمیل کریدور شمال- جنوب و احیای جاده ابریشم دریایی تمام شود. ایران با تسریع در اتصال بندر چابهار به شبکه ریلی سراسری و انعقاد قراردادهای ترانزیتی با هند، روسیه و کشورهای آسیای مرکزی، می‌تواند سهم خود را از ترانزیت منطقه‌ای به ۲۵ درصد افزایش دهد. غفلت از این فرصت، به معنای واگذاری میدان به رقبایی (همچون ترکیه و امارات) خواهد بود که پیش‌تر زیرساخت‌های جایگزین را طراحی کرده‌اند.

• عربستان، امارات و حتی رژیم صهیونیستی در فضای پسا-آمریکایی، ناگزیر به بازنگری در محاسبات امنیتی خود خواهند بود. کشورهای حاشیه خلیج فارس اکنون بیش از هر زمان دیگری به همکاری با ایران در حوزه‌های اقتصادی (انرژی، ترانزیت، سرمایه‌گذاری) و امنیتی (مدیریت تنش‌های دریایی و مرزی) نیازمندند. توصیه عملیاتی، آغاز گفت‌وگوهای پنهان با محوریت «معمای امنیت جمعی» و ایجاد سازوکارهای منطقه‌ای نظیر «پیمان عدم تعرض» یا «سازمان گفت‌وگوی همکاری خلیج فارس» برای کاهش وابستگی آن‌ها به قدرت‌های فرامنطقه‌ای است.

• وابستگی‌زدایی متحدان منطقه‌ای از آمریکا، با مقاومت شدید عملیات ادراکی و جنگ شناختی غرب (با محوریت بزرگ‌نمایی

تهدید ایران و هراس افکنی از خلأ امنیتی) مواجه خواهد شد. در این راستا ایران با تقویت دیپلماسی عمومی، ارائه تصویری واقع‌گرایانه از همزیستی مسالمت‌آمیز در منطقه، و افشای سابقه ۳۵ ساله شکست‌های راهبردی آمریکا، می‌تواند این روایت را خنثی نماید. در سطح عملیاتی، انعقاد پیمان‌های همکاری اقتصادی با کشورهای حوزه خلیج فارس و برگزاری نشست‌های دوره‌ای امنیتی با حضور تمام بازیگران منطقه‌ای (به استثنای رژیم صهیونیستی) می‌تواند اعتمادسازی لازم را برای نظم جدید فراهم آورد.

طوفان الاقصی و فروپاشی بازدارندگی راهبردی رژیم صهیونیستی در محیط پیرامونی

هفتم اکتبر ۲۰۲۳ نقطه عطفی در تاریخ منازعات غرب آسیا به شمار می‌رود؛ روزی که «اسطوره شکست‌ناپذیری» ارتش رژیم صهیونیستی برای همیشه در هم پیچیده شد. عملیات طوفان الاقصی، که حاصل هماهنگی هوشمندانه و پشتیبانی جبهه مقاومت بود، نشان داد که دوستون اصلی راهبردامنیتی این رژیم یعنی «برتری اطلاعاتی مطلق» و «بازدارندگی محیطی» مبتنی بر قدرت سخت، به طرز فاجعه‌باری دچار فرسایش شده‌اند.

در مقابل، مجموعه اقدامات تلافی‌جویانه نتانیا هو در غزه، لبنان، سوریه و حتی تهاجم مستقیم به خاک ایران، اگرچه در سطح تاکتیک، تلفات و خساراتی را به مقاومت وارد ساخت، اما به واقع این پرسش بنیادین را برجسته کرد که چرا این همه خشونت‌ورزی نظامی، نه تنها به ثبات و امنیت اسرائیل نیا انجامیده، بلکه آن را به ورطه انزوای بی‌سابقه و آسیب‌پذیری شکننده‌ای کشانده است.

پیش از وقوع طوفان الاقصی، رژیم صهیونیستی بر دو مؤلفه کلیدی اتکا داشت:

- نخست، برتری نظامی-فناورانه مبتنی بر «دیوار هوشمند» و سامانه‌های شناسایی پیشرفته،
 - دوم، پروژه عادی‌سازی با جهان عرب ذیل پیمان‌های ابراهیم.
- نتانیا هو با اتخاذ سیاست «مدیریت بحران» در قبال غزه (از جمله انتقال منابع مالی از طریق قطر)، عملاً جبهه جنوبی را کم‌اهمیت جلوه داد

وتمام هم خود را بر مهار برنامه هسته‌ای ایران متمرکز ساخت. این غفلت راهبردی، زمینه‌ساز غافلگیری هفتم اکتبر شد؛ حمله‌ای که افزون بر کشته شدن بیش از ۱۲۰۰ صهیونیست و اسارت ۲۵۱ نفر، تصویر «ارتش مردمی و کارآمد» را برای همیشه مخدوش ساخت. در واکنش به این فاجعه امنیتی، نتانیا هو با تشکیل کابینه افراطی، جنگ را به چهار جبهه اصلی گسترش داد: در غزه، زیر ساخت‌ها به شدت تخریب و رهبران ارشد حماس ترور شدند، اما مقاومت میدانی کماکان تداوم یافت و کنترل کامل بر منطقه حاصل نشد. در لبنان، عملیات «پیکان شمالی» در ۲۰۲۴ با ترور سید حسن نصرالله و انفجار پیجرها همراه بود که هرچند حزب الله را تضعیف نمود، اما آوارگی گسترده شهرک نشینان شمالی و آغاز روند بازسازی سریع مقاومت را در پی داشت. در جبهه سوریه، سقوط اسد هرچند فرصت‌های تاکتیکی برای اسرائیل ایجاد کرد، اما هم‌زمان تنش‌های مرزی را تشدید و بازیگران فروملی جدیدی را فعال ساخت. در مواجهه مستقیم با ایران، حملات هوایی ۲۰۲۴-۲۰۲۵ (از جمله به تأسیسات هسته‌ای و نظامی) با پاسخ متقابل تهران و «جنگ دوازده روزه» همراه شد که ضمن تسریع برنامه هسته‌ای ایران، انسجام داخلی این کشور را افزایش داد.

داده‌های اقتصادی نشان می‌دهد که هزینه‌های جنگ چندجبهه‌ای، بودجه نظامی اسرائیل را با کسری بی‌سابقه (معادل ۱۲ درصد از تولید ناخالص داخلی) مواجه و موج مهاجرت معکوس نخبگان را تشدید کرده است. نرخ کاهش سرمایه‌گذاری خارجی در سرزمین‌های اشغالی به ۳۴ درصد در سال ۲۰۲۵ رسید که نشان‌دهنده فرسایش اعتماد

اقتصادی به این رژیم است.

در لایه تحلیلی، پنج عامل ساختاری، دستاوردهای تاکتیکی را به شکستی راهبردی مبدل ساخته‌اند:

• **نخست، معمای تقارن نامتقارن هزینه‌ها:** برخلاف محاسبات نخبگان نظامی اسرائیل، نابودی فیزیکی زیرساخت‌های حماس و حزب‌الله به معنای حذف «اراده سیاسی» و «ظرفیت اجتماعی» آن‌ها نیست. این جریانات به مثابه پدیده‌های اجتماعی-سیاسی، از توانایی بازسازی و تداوم نبرد فرسایشی برخوردارند و هزینه‌های انسانی و مالی خود را به عنوان سرمایه‌ای برای تداوم مقاومت قلمداد می‌کنند.

• **دوم، تله فرسایش منابع:** جنگ طولانی مدت، ارتش ذخیره‌را که قلب تپنده دفاعی رژیم است، تحلیل برده و سرمایه‌گذاری خارجی را با کاهش مواجه ساخته؛ به گونه‌ای که تورم در سال ۲۰۲۵ به اوج خود رسید و تاب‌آوری اقتصادی اسرائیل را به شدت به چالش کشید.

• **سوم، فعال‌سازی کامل حلقه آتش:** طوفان الاقصی نه تنها غزه، بلکه یمن (با عملیات‌های دریایی انصارالله در دریای سرخ)، عراق (با حملات گروه‌های مقاومت) و لبنان را در یک جبهه منسجم علیه اسرائیل متحد کرد و نشان داد که محور مقاومت، فارغ از خسارات مقطعی، از هم‌افزایی عملیاتی و خلاقیت راهبردی بالایی برخوردار است.

• **چهارم، فروپاشی سرمایه دیپلماتیک:** اتهامات نسل‌کشی در دیوان بین‌المللی دادگستری، اعتراضات جهانی و فشار بر متحدان

غربی، پروژه عادی سازی (آبراهام) را با رکود بی سابقه ای مواجه کرد و کشورهای عربی حتی امضاکننده این پیمان، به طور ضمنی از شدت جنگ انتقاد کرده و فاصله خود را از تل آویو افزایش دادند.

• **پنجم، بحران مشروعیت داخلی:** مسئولیت ناپذیری کابینه افراطی در قبال شکست هفتم اکتبر، همراه با استعفاهای زنجیره ای در کابینه جنگ و اعتراضات خیابانی، نشان داد که «پیمان اجتماعی» صهیونیسم دچار ترک های عمیقی شده است.

در کنار این پنج عامل، «جنگ شناختی» به عنوان ششمین لایه تحلیلی، نقش تعیین کننده ای در شکست راهبردی اسرائیل ایفا کرده است. جبهه مقاومت با بهره گیری از «عملیات ادراکی» و روایت پردازی هوشمندانه، تصویر «رژیم شکست ناپذیر» را در افکار عمومی جهانی تخریب و هم زمان، «مهندسی معکوس واقعیت» را در فضای مجازی به کار بست تا نسل کشی غزه را افشا و انزوای دیپلماتیک اسرائیل را تسریع نماید. از منظر نظری، اتکای صرف به نظریه واقع گرایی تهاجمی (با محوریت قدرت سخت) در برابر شبکه های غیر متمرکز مقاومت و «جنگ شناختی» آن ها، همچون «سرابی» عمل کرده که هرچه بیشتر به آن شلیک شود، فاصله پیروزی نهایی دورتر می شود. مکانیسم «تله استراتژیک» نیز در این میان کاملاً قابل ردیابی است: اسرائیل با هرواکنش نظامی، خود را بیش از پیش به حمایت آمریکا گره زده، نقطه پایان جنگ را گم کرده و به طور خودکار، مقاومت را بازتولید نموده است.

براین اساس راهبرد نتانیا هو دچار «شکست قاطع و غیر قابل انکار» در

محیط پیرامونی شده است. رژیم صهیونیستی اگرچه در ترور و تخریب، مهارت تاکتیکی خود را به نمایش گذاشته، اما در دستیابی به اهداف اعلامی (نابودی حماس، خلع سلاح حزب الله و توقف برنامه هسته‌ای ایران) کاملاً ناکام مانده است. این شکست از سطح میدانی فراتر رفته و به یک «بحران مشروعیت وجودی» برای این رژیم تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که تداوم رویکرد نظامی محور نه تنها امنیت بلند مدت را تضمین نمی‌کند، بلکه عمق استراتژیک آن را به وابستگی کامل به حمایت نظامی آمریکا گره می‌زند. در چنین شرایطی، چشم انداز ثبات برای رژیم صهیونی نه تنها روشن نیست، بلکه کوتاه‌ترین سناریوی محتمل، ادامه «مدیریت تنش‌های فرسایشی» بدون افق سیاسی روشن خواهد بود.

با این حال، «صلح عادلانه» مبتنی بر بازگشت کامل حقوق فلسطینیان، خروج اشغالگران از سرزمین‌های اسلامی و پذیرش اراده مقاومت فلسطین به مثابه تنها مسیر پایدار برای نظم منطقه‌ای مطلوب، چارچوب هنجاری است که جمهوری اسلامی ایران همواره بر آن تأکید داشته و می‌تواند افق روشنی برای پایان دادن به چرخه خشونت ترسیم نماید.

تحلیل و نظریه

• ادامه جنگ‌های چندجبهه‌ای، صرفاً به فرسایش اقتصادی و نظامی رژیم صهیونی منجر نشده، بلکه بنیان‌های «پیمان اجتماعی» صهیونیسم را تخریب کرده است. موج مهاجرت معکوس نخبگان علمی و فنی، همراه با استعفای جمعی از کادرهای اطلاعاتی، نشان دهنده

افول اعتماد به کارآمدی نهادهای حاکمیتی است. کابینه افراطی کنونی با اصرار بر راهکارهای نظامی، نه تنها بحران را حل نمی‌کند، بلکه شکاف بین سکولارها و مذهبی‌ها را تعمیق می‌بخشد.

• وضعیت نظامی اسرائیل به وضوح نشان داده که برای مدیریت جنگ چندجبهه‌ای، به طور کامل به پشتیبانی اطلاعاتی، لجستیکی و نظامی آمریکا وابسته است و واشنگتن دیگر از درگیری تمام‌عیاری که امنیت پایگاه‌ها و منافع انرژی آن در منطقه را به خطر اندازد، حمایت نخواهد کرد. این وابستگی، چرخه تصمیم‌گیری راهبردی تل‌آویو را به تغییرات کنگره و اراده کاخ سفید گره زده و آن را از کنشگری مستقل محروم ساخته است.

• وضعیت غزه و کرانه باختری نشان می‌دهد که هرگونه عادی‌سازی با کشورهای عربی، بدون حل و فصل سیاسی مسئله فلسطین (دست‌کم در قالب دولت موقت با نظارت بین‌المللی)، صرفاً به «آتش‌بس‌های موقت اقتصادی» بدل خواهد شد که در نسل‌های آینده، مقاومت را بازتولید می‌کند. نکته جالب آنکه راه حل دو دولت و توسعه شهرک‌سازی، مشروعیت دیپلماتیک اسرائیل را به انتقادات بی‌سابقه اعضای اروپایی ناتو کشانده است.

فرصت طلبی راهبردی ترکیه و چالش های ژئوپلیتیکی ایران

ترکیه به عنوان قدرتی منطقه ای با موقعیت جغرافیایی ممتاز، همواره از خلأهای قدرت ناشی از جنگ ها و آشوب های منطقه ای (از فروپاشی شوروی تا بهار عربی و درگیری های اخیر) برای پیشبرد اهداف فرامنطقه ای خود بهره برده است. رویکرد «فرصت طلبی راهبردی» آنکارا، ریشه در ترکیبی از نئوعثمانی گری، اسلام گرایی عملی و محاسبات اقتصادی-نظامی دارد که در قفقاز جنوبی، سوریه، لیبی و اخیراً در همکاری های چهارجانبه با پاکستان، عربستان و مصر، به وضوح قابل ردیابی است. این سیاست ها، اگرچه در ظاهر با هدف افزایش وزن ژئوپلیتیکی ترکیه طراحی شده اند، اما به طور مستقیم منافع راهبردی جمهوری اسلامی ایران را در ابعاد اقتصادی (ترانزیت انرژی)، امنیتی (تحریک اقلیت های قومی) و هویتی (رقابت بر سر رهبری جهان اسلام) به چالش کشیده اند.

ترکیه در دو دهه اخیر، با تکیه بر صنعت دفاعی بومی (به ویژه پهپادهای بایرکتار)، دیپلماسی فعال و اتحاد با آذربایجان، به طور سیستماتیک از بی ثباتی های منطقه ای سود برده است. در قفقاز جنوبی، حمایت نظامی آنکارا از باکو در جنگ دوم قره باغ (۲۰۲۰) و تحولات ۲۰۲۳، پیروزی آذربایجان را ممکن ساخت و کریدور زنگزور را به عنوان مسیر ترانزیتی جایگزین، برجسته نمود. این کریدور که قرار است از خاک ارمنستان عبور کرده و ترکیه را به جمهوری آذربایجان متصل کند، نقش ایران را در مسیرهای شرق-غرب به طور جدی

به حاشیه خواهد راند. هم‌زمان، ترکیه با دخالت مستقیم در سوریه (عملیات در ادلب) و لیبی (حمایت از دولت طرابلس)، نفوذ نظامی و سیاسی خود را در مدیترانه شرقی و شمال آفریقا گسترش داده و در برابر روسیه نیز توانسته معامله‌گری موفق انجام دهد. در عرصه همکاری‌های چهارجانبه، آنکارا با عربستان (حجم تجارت ۸ میلیارد دلاری با هدف ۳۰ میلیارد)، مصر (تجارت ۵ میلیارد دلاری) و پاکستان (قراردادهای دفاعی ۱.۵ میلیارد دلاری) ائتلافی اقتصادی-امنیتی شکل داده که ضمن مقابله با رژیم صهیونیستی، به وضوح با هدف مهار ایران و کنترل توان منطقه‌ای آن طراحی شده است. تحولات اخیر مرتبط با ایران (از جمله جنگ رمضان) فرصت‌های تازه‌ای برای ترکیه فراهم آورده تا در عراق، سوریه و قفقاز، نفوذ خود را افزایش دهد. در لایه تحلیلی، چهار عامل ساختاری، فرصت‌طلبی ترکیه را به چالشی راهبردی برای ایران مبدل ساخته‌اند.

• **نخست، معمای کریدورهای ترانزیتی:** ترکیه با تقویت کریدور میانی (از طریق قفقاز و آسیای مرکزی) و عملیاتی‌سازی زنگزور، وابستگی مسیرهای شرق-غرب به خاک ایران را کاهش داده و عمق استراتژیک تهران را در حوزه ترانزیت انرژی و کالا تضعیف نموده است.

• **دوم، بهره‌برداری از شکاف‌های قومی:** آنکارا با حمایت از اقلیت آذری در شمال غرب ایران و هم‌زمان سرکوب کردها در خاک خود، از اهرم‌های قومی به عنوان ابزار فشار علیه رقبا بهره می‌برد و این مسئله، امنیت داخلی ایران را با چالش مواجه ساخته است.

• **سوم، هم‌افزایی با رقبای منطقه‌ای:** ائتلاف ترکیه با عربستان، مصر

وپاکستان، یک بلوک جدید را در برابر محور مقاومت شکل داده که با پشتیبانی مالی ریاض، توان نظامی اسلام آباد و نفوذ مدیترانه‌ای قاهره، فشار مضاعفی بر ایران وارد می‌آورد.

• **چهارم، وابستگی راهبردی ترکیه به غرب:** علی‌رغم ظاهر مستقل نمایانه، آنکارا در حوزه‌های کلیدی (تأمین مالی، فناوری پیشرفته و همکاری‌های اطلاعاتی) به شدت به ناتو و آمریکا وابسته است. این وابستگی، چرخه تصمیم‌گیری ترکیه را به اراده واشنگتن گره زده و هرگونه اقدام توسعه طلبانه‌ای را با ریسک واکنش غرب مواجه ساخته است. به عبارت روشن‌تر، آنکارا در دام «وابستگی به دشمن» افتاده؛ به گونه‌ای که هرچه بیشتر به سوی شرق (روسیه، چین، ایران) متمایل شود، غرب اهرم‌های فشار خود را تشدید می‌کند و هرچه به غرب نزدیک‌تر شود، از پایگاه مردمی خود در جهان اسلام فاصله می‌گیرد. از این رو ترکیه در یک «بازی با حاصل جمع صفر» گرفتار شده که در آن، هر حرکت فرصت طلبانه، هزینه‌های پنهانی در لایه‌های دیگر ایجاد می‌کند. در کنار این چهار عامل، رقابت روایت‌ها در فضای مجازی و دیپلماسی عمومی، به عنوان یک لایه فرعی اما تأثیرگذار، توانسته تصویر «ترکیه‌ی قدرتمند» را در میان ملت‌های منطقه خدشه دار کرده و از سرعت همگرایی با کشورهای عربی بکاهد. با توجه به وضع موجود، سیاست فرصت‌طلبی ترکیه اگرچه در کوتاه‌مدت موفقیت‌هایی (همچون کنترل کریدورها و فروش تسلیحات) به همراه داشته، اما در بلندمدت با محدودیت‌های ساختاری اقتصادی شکننده، تناقضات با غرب و تشدید رقابت با محور

مقاومت مواجه خواهد شد. آنکارا به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، نمی‌تواند هم‌زمان در قفقاز، مدیترانه و خاورمیانه عربی به طور پایدار حضور داشته باشد و این پراکندگی، عمق استراتژیک آن را تضعیف می‌کند.

برای جمهوری اسلامی ایران، خروج از این معادله، نیازمند دیپلماسی اقتصادی فعال با کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی، سرمایه‌گذاری در کریدور شمال-جنوب، مدیریت هوشمندانه مسائل قومی داخلی و بهره‌برداری از تناقضات ترکیه-غرب است. چشم‌انداز صلح و ثبات در منطقه، نه از مسیر رقابت صفر-صفر، بلکه از طریق همکاری‌های چندجانبه (همچون ابتکارات بومی در چارچوب سازمان همکاری شانگهای یا اتحادیه اقتصادی اوراسیا) محقق خواهد شد که در آن، نقش ایران به عنوان پل ارتباطی شرق-غرب، مجدداً تثبیت می‌گردد.

تحلیل و نظریه

• عملیاتی شدن کریدور زنگزور، به معنای تغییر دائمی در نقشه ترانزیتی منطقه است که می‌تواند سهم ایران از جابه‌جایی کالا و انرژی را تا ۴ درصد کاهش دهد. این تهدید، نه صرفاً اقتصادی، بلکه امنیتی-هویتی نیز هست؛ چرا که هم‌زمان با تحریک اقلیت آذری در شمال غرب، بسترتنش‌های قومی را فراهم می‌آورد.

• تشکیل ائتلاف چهارجانبه (ترکیه-عربستان-مصر-پاکستان) اگرچه با شعار مقابله با اسرائیل آغاز شده، اما به وضوح با هدف مهار ایران طراحی گردیده است. با این حال، تناقضات داخلی این ائتلاف (رقابت عربستان و ترکیه بر سر رهبری جهان اسلام، اختلافات مصر و

ترکیه بر سر لیبی و تنش های پاکستان - عربستان در موضوع یمن) فرصت های بی نظیری برای دیپلماسی فعال ایران فراهم آورده است. • علی رغم روابط نزدیک آنکارا با آمریکا و اسرائیل، اختلافات عمیقی بر سر مسئله کردها، خرید سامانه اس-۴۰۰ و روابط با روسیه وجود دارد که می تواند به عنوان اهرم فشاری مؤثر علیه ترکیه به کار گرفته شود. هم زمان، سیاست های توسعه طلبانه ترکیه در مدیترانه شرقی، نگرانی جدی برای یونان و قبرس (به عنوان اعضای ناتو) ایجاد کرده که ظرفیت هم افزایی با ایران را در محافل بین المللی دارد.

کتاب

